

«چون جمع شد معانی» نقد و بررسی کتاب نگاهی تحلیلی به علم بیان

روح‌الله هادی*

چکیده

تلاش برای آموزش بلاغت فارسی کاری پسندیده در تمام مقاطع دانشگاهی است و این امر بی‌شک نیازمند تألیفات مناسبی است که باید به همت استادان زبان و ادبیات فارسی صورت گیرد. کتاب *نگاهی تحلیلی به علم بیان* نوشته حسین آقا‌حسینی و محبوبه هم‌تیمان که سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) آن را برای آموزش دروس دانشگاهی منتشر کرده است، از این نوع کوشش‌ها و در خور تقدیر و سپاس است. نگارندگان کتاب با آگاهی و دقت کوشیده‌اند با مراجعه به بیشتر منابع بلاغت قدیم و جدید در کنار آشنایی با متون ادب فارسی کتابی را فراهم آورند که حاوی نکته‌هایی جامع و دقیق در آموزش بیان است؛ ضمن آنکه با مراجعه به دانش‌های دیگری چون نقد ادبی و زبان‌شناسی مجال آشنایی دانشجویان و خوانندگان را با دیدگاه‌های نو فراهم کرده‌اند. در کنار این ارزش‌ها، به تبع، بعضی لغزش و بی‌دقتی‌ها در نگارش، تدوین، توضیح و انتخاب مثال در هر کتابی راه می‌یابد؛ این بررسی نیز در این زمینه است تا برای بهتر شدن کتاب در چاپ‌های بعد سودمند باشد.

کلیدواژه‌ها

بیان، بلاغت، نگاهی تحلیلی به علم بیان، نقد آثار بلاغی، «سمت».

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (rhadi@ut.ac.ir)

تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۱/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۶/۷/۱۵

پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، شماره ۴۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ص ۹۸-۸۲

مقدمه

کتاب نگاهی تحلیلی به علم بیان نوشته حسین آقاحسینی و محبوبه همتیان است (۱۳۹۴) که سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) آن را در ۲۹۴ صفحه منتشر کرده است. این کتاب که به روایت ناشر «برای دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی به عنوان منبع اصلی درس بلاغت ۲ (بیان) به ارزش دو واحد تدوین شده است» (آقاحسینی و همتیان، ۱۳۹۴: چهار) از یک پیشگفتار و شش فصل فراهم آمده است. نگارندگان کوشیده‌اند تا در این کتاب با بررسی تحلیلی آنچه تاکنون به عنوان میراث بیانی به ما رسیده است با نگاهی به نویافته‌های بلاغت، نقد ادبی و زبان‌شناسی اثری آموزشی را فراهم آورند. نقاط قوت این اثر را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. تألیف و تدوین کتاب بلاغی در هر سطحی در خور تقدیر و سپاس است، زیرا در حوزه کارهای دانشگاهی توجه به آن همواره اندک بوده است و شمار استادان دانشمندی که این حوزه را برای تدریس و تحقیق و تألیف بر می‌گزینند، هم‌اینک نیز اندک است؛ خصوصاً کتابی مانند این کتاب که صرفاً به دانش بیان پردازد و نکته‌های مطرح را از جوانب گوناگون بررسی کند.

۲. مطالب و موضوعاتی که در کتاب آمده است در بیشتر موارد نشان از آن دارد که مؤلفان محترم از این دانش آگاهی داشته و در فهم و تدریس آن به مرحله شناخت دست یافته‌اند و به تعبیری (هادی، ۱۳۹۵: ۲)، روایت خویش را از علم بیان به درستی عرضه کرده‌اند.

۳. تأمل در پیشگفتار کتاب و فصل‌های شش‌گانه نشان می‌دهد که نویسندگان با آثار مهم بلاغی و شعر و ادب فارسی به کمال آشنایی داشته و در طرح موضوعات مختلف کوشیده‌اند تا با نگاهی نقادانه که نشان از دقت و فهم روشن آنان دارد، موضوعات بیانی را طرح کنند و به تحلیل و بررسی آن پردازند.

۴. طرح نکته‌های نو که رهاورد دانش‌هایی چون فلسفه و نقد ادبی است، نشان از کوشش مؤلفان دارد تا نشان دهند که در حد توان خویش به آشنایی دانشجویان با موضوعات جدید اهمیت می‌دهند و برای آن کوشیده‌اند. علاوه بر این نشان داده‌اند که این موضوعات در کنار ارکان اصلی دانش بیان ارزش طرح و تأمل داشته، تا چه حد با معیارهای بلاغت فارسی هماهنگی دارد و چگونه می‌توان از آن‌ها در بررسی متون ادب فارسی بهره برد.

۵. نگاهی اجمالی به منابع کتاب نشان می‌دهد که مؤلفان علاوه بر مراجعه به کلیه آثار بلاغی قدیم و جدید با مطالعه آنچه می‌تواند به شناختی بهتر از بلاغت و فهم دقیق‌تر و امروزی آن کمک کند، کوشیده‌اند تا کتابی فراهم آیند که برای دانشجویان و استادان ادب فارسی سودمند باشد.

۶. کتاب *نگاهی تحلیلی به علم بیان در مقایسه با آثار معاصری* که در این حوزه نوشته شده است، از دقت و جامعیتی معقول بهره‌مند است و می‌تواند برای همه خوانندگان سودمند باشد.

۷. چاپ، صحافی، طرح جلد، قطع کتاب، صفحه‌پردازی و حروف‌نگاری کتاب در حد معقول، پسندیده و شایسته تحسین است و باید از «سمت» برای انتشار مطلوب اثر تشکر کرد.

در کنار این مزیت‌ها که به بعضی از آن اشاره کردیم، وقتی کتاب دقیق خواننده شود، نکته‌هایی به چشم می‌خورد که توجه به آن و تلاش برای بازبینی و اصلاح آن، بر ارزش کتاب می‌افزاید. آنچه در پی خواهد آمد ترکیبی از نکته‌های اصلاحی و استحساناتی یا پرسشی است که امیدوارم از سوی مؤلفان دانشمند و بزرگوار به چشم دوستی و ارادت دیده شود و برای خوانندگان عزیز سودمند باشد.

بررسی فصل‌های کتاب

● فصل اول کتاب کلیات نام دارد که حاوی نکته‌های ارزشمندی در توضیح اقتضای حال است. این نکته‌ها در صفحه‌های ۳۱ تا ۳۵ آمده است، اما پیشنهاد می‌شود این نکته‌ها به صفحات اولیه فصل منتقل شود؛ زیرا، خواننده با دیدن عنوان فصل انتظار دارد که نگارندگان به نکته‌هایی پردازند که با بلاغت مرتبط باشد و به آموزش آن کمک کند. اما وجود عناوینی چون «اساطیر یونان و روم» و «دوران جاهلیت» که در پی سخن از زبان شعر به میان می‌آید و به شرح و تفصیل تابع می‌گردد، ضروری نیست و نبودشان به کتاب انسجام بیشتری می‌بخشد.

● در فصل سوم (تشبیه) نگارندگان حدود ۲۴ صفحه (۱۰۱-۱۲۴) را به بیان سیر تشبیه از آغاز شعر فارسی تا روزگار ما می‌پردازند، در حالی که با همه ارزش و سودمندی آن، برای کتابی که در زمینه آموزش بلاغت نوشته می‌شود مناسب نیست. در واقع، خواننده این کتاب را می‌خواند تا تشبیه را بیاموزد و تا وقتی به طور کامل از آن فراغت نیافته است،

ضرورتی ندارد که با سیر تشبیه در ساحت عقلی و حسی، آن هم در کل شعر فارسی آشنا شود. درست است که شفیع کدکنی در کتاب ارزشمند *صوَرخیال در شعر فارسی* چنین کاری را آغاز کرده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۷۷)، اما مقصود وی در آن کتاب چیز دیگری است. افزون بر اینکه طرح این موضوع ارتباط مستقیمی با مباحث کتاب ندارد و اگر ضروری می‌بود باید برای صور خیال دیگر نظیر مجاز، استعاره و کنایه هم نوشته می‌شد. علاوه بر این، باید به تکرار مطالب، شواهد بسیار و گاه نامناسب، و نگارش بر اساس تداعی معانی در این بخش نیز اشاره کرد که بر حجم کتاب می‌افزاید و این برای خواننده نکته‌سنج دشوار می‌شود.

● در فصل چهارم سخن از استعاره مفهومی به میان می‌آید که ارمغان مطالعات جدید و دانش‌های نوین است. در عین اعتراف به ارزشمندی این مطالب، تفصیل دوازده صفحه‌ای این موضوع چندان ضروری نیست. این تلقی از استعاره با آنچه در بلاغت سنتی آمده است متفاوت است؛ نکته‌ای که نگارندگان محترم نیز به آن اذعان دارند. بهتر آن بود که این بحث کوتاه‌تر مطرح می‌شد و ارتباط آن با بلاغت سنتی بیشتر کاویده و مشخص می‌شد تا مجال طرح و آموزش آن در کلاس‌های بلاغت ممکن می‌گردید.

● فصل ششم که کوتاه‌ترین فصل کتاب است به نماد اختصاص یافته است. در این فصل ده صفحه‌ای مؤلفان کوشیده‌اند با مراجعه به منابع مختلف تعریفی روشن از نماد به دست دهند؛ اما متأسفانه خواننده از این تلاش بهره‌ای نمی‌برد و در پایان نمی‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد: نماد چیست؟ در کجا به کار می‌آید و رابطه آن با بلاغت سنتی چگونه تفسیر می‌شود؟

تأمل در مباحث کتاب

شیوه نگارش

کتابی که برای رشته زبان و ادبیات فارسی نوشته می‌شود و نگارندگان آن استادان زبان و ادبیات فارسی هستند و سازمانی مانند «سمت» که به نشر کتاب‌های آموزشی می‌پردازد، انتظار خواننده را به شدت بالا می‌برد تا از کوچک‌ترین لغزش نگارشی به سادگی نگذرد و زبان به پرسش بگشاید. نمونه‌هایی اندک از این غفلت‌ها، با اذعان به این که اصلاح این نکته‌ها باید از سوی ویراستار اثر صورت می‌گرفت، در کتاب دیده می‌شود:

● در صفحه ۲۴ نوشته‌اند: «از تعاریف ارائه شده برای بلاغت مطالبی است که

جاحظ در کتاب *البيان والتبيين* از قول اقوام مختلف نقل کرده است؛ مقصود از این جمله چیست؟ انتخاب «مطالب» به عنوان نهاد و گذاشتن آن در میان جمله فهم جمله را دشوار و نامأنوس ساخته است. آیا بهتر نبود که نوشته می شد: جاحظ در *البيان والتبيين* تعاریف بلاغت را از اقوام گوناگون نقل کرده است.

● در صفحه ۸ آمده است: «سخن هم به دلیل کلام ملفوظ هم به سبب استفاده هنرمندانه و ماهرانه از آن یکی از رازناک ترین اسرار هستی است»؛ مقصود از «هم به دلیل کلام ملفوظ» چیست؟

● در صفحه ۲۰۱ بعد از آنکه ارکان استعاره می آید، برای توضیح انواع استعاره مصرحه این طبقه بندی بیان می شود:

۱. استعاره مصرحه مجردة = مستعارمنه + ملائمت مستعارله

۲. استعاره مصرحه مرشحه = مستعارمنه + ملائمت مستعارمنه

۳. استعاره مصرحه مطلقه = مستعارمنه + ملائمت مستعارله + ملائمت مستعارمنه
 مستعارمنه (بدون ملائمت مستعارله و مستعارمنه)

این زبان، که در تمام فصل استعاره پی گرفته می شود، این پرسش را برای خواننده به وجود می آورد که این کتاب در زبان نگارش با کتاب *معالم البلاغه* (رجایی، ۱۳۹۲) چه فرقی دارد؟ دشواری کار وقتی بیشتر می شود که توجه کنیم هر بار که خواننده این کلمات را می خواند باید به یاد بیاورد که مستعارله مشابه و مستعارمنه مشابه است. نمونه اعلاي این دشوارنویسی را در صفحه ۲۰۴ می توان دید که توضیح استعاره مصرحه مرشحه با بیتی از خاقانی هم آراسته می شود.

● نقل آیات قرآن، احادیث، عبارتها و شعرهای عربی در یک کتاب فارسی باید با ملاحظاتی همراه باشد و نیز باید جمله ها حرکت گذاری و ترجمه شوند؛ کاری که نگارندگان گاهی از آن چشم پوشیده اند. نمونه ای از این جملات را که نه حرکت گذاری شده اند و نه ترجمه ای دارند در صفحات ۴۷، ۴۹، ۶۳، ۶۴، ۷۱، ۱۴۶، ۱۷۵، ۱۸۶، ۲۱۵ و ۲۲۰ می توان دید.

تدوین نامناسب

● در صفحه ۹ آمده است: «در همه علوم از علوم تجربی گرفته تا علوم عقلی و انسانی همه واژگان و ترکیبات به صورت وضعی و قراردادی است که به قول منطقی ها دلالت مطابقه و به قول بلاغیون حقیقت است». پرسش نخست اینکه مگر ترکیب غیر از

واژه است؟ تمام ترکیبات زبان از واژه‌ها ساخته می‌شود و پرسش دیگر اینکه طرح این دو اصطلاح «دلالت و حقیقت» که قرار است در صفحات ۳۷ و ۳۹ توضیح داده شوند، صلاح است که در اینجا بیابند یا خیر؟

● در صفحه ۱۶۵ مؤلف در پایان سخن از تشبیه چیستانی به ناگاه به ارتباط این نوع تشبیه با استعاره می‌پردازد و بدون توجه به اینکه خواننده هنوز استعاره را نمی‌شناسد، ارکان آن را نمی‌داند و از انواع گوناگونش بی‌خبر است، می‌گوید: «نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که در استعاره مصرحه، مستعاره (مشبه) محذوف و مستعار منه (مشبه به) ذکر می‌شود».

● در صفحه ۲۲۳ در توضیح استعاره مرکب یا مجاز مرکب بالکنایه آمده است: «برای روشن شدن این تعریف ابتدا به کنایه در فعل اشاره‌ای می‌شود و سپس تفاوت آن با مجاز مرکب بیان می‌شود ...» و در ادامه دو صفحه کامل به بحث در خصوص کنایه و مجاز مرکب اختصاص می‌یابد. این در حالی است که موضوع کنایه هنوز در این کتاب مطرح نشده است و تعریف و توضیحش از صفحه ۲۵۷، یعنی حدود ۳۰ صفحه بعد، آغاز می‌شود.

● در صفحه ۲۶۵ آمده است: «یکی از انواع کنایه در زبان فارسی کنایه از اسم یا موصوف است. در این کنایه یکی از صفات موصوف را به جای اسم او به کار می‌برند ... کنایه‌هایی مانند مرغ سلیمان (هدهد)، سبزپوشان فلک یا خرچه‌پوشان فلک (فرشتگان)، شاه ترکان (افراسیاب)، روئین تن (اسفندیار) و تاج‌بخش (رستم)». طرح این نکته در حالی صورت می‌گیرد که این نوع کنایه در صفحه ۲۷۳ توضیح داده شده است و خواننده انتظار ندارد ذیل یکی از دلیل‌های کنایه (شهرت، عظمت و بزرگی)، این تعریف بیاید.

تکرار مطالب

● در صفحه ۱۸ آمده است که «ابن سنان خفاجی از عالمان قرن پنجم نیز با نقل برخی از همین تعاریف کتاب خود *سرالفصاحه* را بر مبنای تبیین تفاوت بین فصاحت و بلاغت تألیف کرده است» و دوباره در صفحه ۲۲ آمده که: «اولین بار ابن سنان در کتاب *سرالفصاحه* بین دو اصطلاح فصاحت و بلاغت مرزبندی کرده و قائل به تفاوت بین این دو شده است» و نیز در صفحه ۲۴ آمده است: «از دیگر صاحب‌نظرانی که در عرصه بلاغت سنتی دیدگاه‌های ارزشمندی ارائه کرده‌اند، ابن سنان خفاجی، شاعر و ادیب قرن پنجم را می‌توان نام برد. وی کتاب *سرالفصاحه* خود را بر مبنای تبیین تفاوت بین فصاحت و بلاغت تألیف کرده است».

● در صفحه ۱۸ آمده: «عبدالقاهر جرجانی از علمای معروف قرن پنجم است. وی به سبب دیدگاه‌های خاصش در زمینه مباحث بلاغی و ... پایه‌گذار دو علم معانی و بیان به‌شمار می‌آید» و مجدداً در صفحه ۲۵ آمده: «از جمله علمای برجسته بلاغت در قرن پنجم عبدالقاهر جرجانی است. وی را پایه‌گذار دو علم معانی و بیان دانسته‌اند». تکرار یک نکته در صفحاتی که به هم نزدیک و در یک فصل کتاب آمده‌اند، این دغدغه را به وجود می‌آورد که نگارندگان در نگارش و تدوین اثر دقت لازم را به کار نبرده‌اند.

● در صفحه ۱۳۶ بیت: «بشین بر لب جوی و گذر عمر بین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس» که به عنوان تشبیه مرکب مورد بحث واقع شده و بار دیگر، در صفحه ۱۶۹ برای توضیح وجه شبه تخیلی به کار رفته و تکراری است. این کار به خودی خود منعی ندارد؛ اما در بلاغت که مثال کلید راهگشای آموزش است، انتخاب مثال جدید و توضیح آن یادگیری را بر خواننده آسان‌تر و متن را شیرین‌تر می‌سازد.

● همچنین در صفحه ۱۳۴ بیت: «عمر برف است و آفتاب تموز ...» که در صفحه ۱۷۱ تکرار شده است.

● در صفحه ۱۹۳ آمده: «البته تشبیه یار به جان در شعر فارسی فراوان دیده می‌شود. مثلاً در دو بیت زیر، سعدی به طور مضمّر دوست را جان و خود را در فراق او صورت بی‌جان نامیده است: بار دگر گر به سرکوی دوست / بگذری ای پیک نسیم صبا ...». این دو بیت پیش از این در صفحه ۱۴۹ آمده است؛ آموزشی‌تر این بود که به بیت‌هایی با تشبیه آشکار اشاره و از تکرار این دو بیت پرهیز می‌شد.

استنباط‌های عجیب

● در صفحه ۱۳ هنگام سخن در خصوص تابعه در شعر فارسی چنین آمده است: «در هر حال کم کم تابعه در شعر فارسی رنگ و بوی خویش را از دست داد و جای خویش را به معشوق یا دلدار سپرد. قافیه اندیشم و دلدار من ...». گمان کنم در این بیت مثنوی دلدار روایتگر شعر نیست؛ بلکه گله‌مند از آن است که چرا مولوی به جای اندیشیدن به او به قافیه یا به شاعری اندیشیده است. در ادامه نیز در همین صفحه به تعبیراتی نظیر هاتف، سروش عالم غیب و سلطان ازل در شعر حافظ اشاره می‌شود و گویا این‌ها نیز جانشین تابعه تلقی می‌شوند. این‌ها نیز ربطی به تابعه ندارند. تابعه باوری کهن است، در حالی که سروش و هاتف برخاسته از تفکر دینی و عرفانی و سلطان ازل نیز، خداوند است.

● در صفحه ۱۴ با استناد به شعر اخوان ثالث آمده است: «اخوان نیز به وجود تابعه

در تلقین شعر خویش اشاره می‌کند. بی‌شک اخوان می‌خواسته است بگوید که از این باور کهن اطلاع دارد، نه به آن باور دارد و این نکته‌ای است که در نگارش کتاب توجهی به آن نشده است.

● در صفحه ۱۵ در بیان تاریخچه علوم بلاغی آورده‌اند: «احتمال دارد که از خلق نخستین کلام ادبی و به نظم در آوردن نخستین شعر، دانشی نیز برای سنجش رسایی و شیوایی آن و تعیین کلام برتر تدوین و خلق شده باشد». بیان چنین احتمالی عقلاً پذیرفتنی نیست؛ قاعدتاً در علوم که بر بنیاد سایر علوم بنا می‌شوند، هم‌زمانی معنی ندارد. به یقین، می‌توان گفت سال‌ها بعد از پیدایی شعر و شاعری و ادب و ادب‌ورزی، کسانی به تفاوت‌های آن با سخن عادی پی برده و در بیان آن به تفاوت‌ها و تدوین و طبقه‌بندی آن کوشیده‌اند که نتایج تلاش آنان پدیدآورنده بلاغت و بنیادهای آن است.

لغزش‌ها

اساس آموزش بلاغت بر دو چیز است: با مثال آموخته و با تمرین در ذهن‌ها ماندگار می‌شود (هادی، ۱۳۸۳: ۱). بنابراین، مثال‌هایی که برای آموزش انتخاب می‌شوند تا در کتابی مانند نگاهی تحلیلی به علم بیان بیایند، باید از جهات مختلف مورد بررسی و دقت قرار گیرند تا مبدا اشتباهی در انتخاب یا شرح آن‌ها صورت گرفته باشد؛ موضوعی که گاه در کتاب مورد نقد آنچنان که باید و شاید رعایت نشده است. نمونه‌ای از این مثال‌ها را ذکر می‌کنیم:

● در صفحه ۴۲ در توضیح قرینه معنوی آمده است که «مثلاً وقتی از دور دوستان را سوار بر دوچرخه می‌بینید که می‌آید و می‌گوید: او سوار بر رخس می‌آید، درحقیقت دو مجاز به کار برده‌اید؛ زیرا اولاً می‌بینید که او سوار بر دوچرخه است نه اسب و ثانیاً می‌دانید که رخس اسب خاص رستم است که اینجا در معنی مطلق اسب به کار برده‌اید». حال این پرسش مطرح است که چرا دو مجاز به کار رفته است؟ اگر کسی بگوید که ما دوچرخه را به رخس (اسب رستم) مانند کرده و به جای آن به کار برده‌ایم، سخن نادرستی گفته است؟ اگر می‌توان دوچرخه را به اسب مانند کرد، تشبیه آن به رخس نیز منعی ندارد و دریافت جمله را هم آسان‌تر و اغراقش را نیز بیشتر می‌کند.

● در صفحه ۴۷ برای مثال مجاز به علاقه جزئیت آورده‌اند: بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت / بیاید که ما خاک باشیم و خشت (سعدی)؛ آنگاه ماه‌ها را مجاز دانسته‌اند، در حالی که این‌ها کنایه از گذر عمرند و در معنای حقیقی هم می‌توانند معنی شوند. این اشتباه در بیت‌های بعد: حدیث من ز مفاعیل و فاعلات بود ... و لا تفعل و افعل

نکند چندین سود ... هم تکرار می‌شود؛ زیرا هم مفاعیل و فاعلات و هم لاتن فعل و افعال می‌توانند در معنای حقیقی هم فهمیده شوند و کنایه هستند. همین اشتباه بار دیگر در صفحه ۵۲، بیت: نه از لات و عزی بر آورد گرد / که تورات و انجیل منسوخ کرد (سعدی) و در صفحه ۵۳، بیت: من و تو غافلیم و ماه و خورشید ... (منوچهری) تکرار شده است. لات و عزی، تورات و انجیل، من و تو همه در معنای حقیقی به کار رفته‌اند و نمی‌توانند مجاز باشند؛ بلکه همه کنایه هستند.

● در صفحه ۵۴ در بیت: به هارون ما داد موسی قرآن را / نبوده است دستی بر آن سامری را؛ هارون و موسی و سامری را مجاز از حضرت علی (ع)، پیامبر (ص) و دشمن ایشان دانسته‌اند و این را به نقل از کتاب معانی و بیان جهانبخش نوروزی آورده‌اند؛ در حالی که می‌توان به زبانی ساده‌تر هر سه را استعاره دانست. باید بیفزاییم که «ما» نیز به نادرست «تا» نوشته شده است (ناصر خسرو، ۱۳۵۷: ۱۴۳).

● در صفحه ۵۵ برای علاقه ملازمت این بیت برای مثال نقل شده است: هوا را همه باد و باران گرفت / ز باران همه بحر طوفان گرفت: باران را مجاز از ابر دانسته‌اند؛ در حالی که می‌توان باران را به معنای حقیقی گرفت و مصراع را چنین معنی کرد: باد و باران هوا را پر کرده بود. این ایراد بر مثالی که از شعر نیما انتخاب شده، نیز وارد است: «و بر فراز دشت باران است باران عجیبی».

● در صفحه ۶۴ از علاقه اطلاق و تقیید سخن به میان آمده و برای مثال به بیت حافظ اشاره شده است که: گرمسلمانی از این است که حافظ دارد/ وای اگر از پس امروز بود فردایی. آنگاه در این بیت امروز و فردا را مجاز از دنیا و قیامت دانسته‌اند؛ در حالی که بهتر آن است که علاقه آن را عام به خاص بدانیم که برای فارسی‌زبانان مأنوس‌تر و مقبول‌تر است.

● در صفحه ۸۰ آمده: «وجه شبه مهم‌ترین رکن تشبیه است». این سخن جای تأمل جدی دارد، اول بدین علت که وجه شبه از خود استقلال ندارد و همه وجودش وابسته به مشبه‌به است و دوم آنکه اگر وجه شبه می‌توانست اینقدر مهم باشد هرگز نمی‌شد آن را از ساختمان تشبیه حذف کرد. مهم‌ترین رکن تشبیه برای ساخت تشبیه و فهم آن بی‌شک مشبه‌به است. بلاغیون دیگر نیز بدین نکته تصریح کرده‌اند: «پایه برترین، مانسته (مشبه‌به) است» (کزازی، ۱۳۶۸: ۴۱).

● در صفحه ۸۸ در توضیح وجه شبه این بیت از سعدی: هر که را گم شده است یوسف دل / گو ببین در چه زرخدانش. در واقع، «دل به یوسف تشبیه شده است و وجه شبه

آن زیبایی است». اندکی دقت در خواندن مصراع اول نشان می‌دهد که وجه شبه گم شدن است: هر که را دل مانند یوسف گم شده است.

● در صفحه ۹۷ در بیت: آینه سکندر جام می است بنگر/ تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا؛ نگارندگان آینه اسکندر را مشبه و جام می را مشبه دانسته‌اند که بی هیچ تردیدی اشتباه است و برعکس نام گذاری شده است.

● در صفحه ۱۳۴ برای توضیح تشبیه مرکب این مثال آمده است: بلم آرام چون قویی سبکبار / به نرمی بر سر کارون همی رفت؛ نگارندگان در توضیح نوشته‌اند: «گاهی در طرفین تشبیه مرکب، بخشی از تشبیه مشترک است». پرسشی که برای خواننده پیش می‌آید این است که مگر در تشبیه مرکب نباید دو جزء مختلف با هم ترکیب شوند و از ترکیب آن‌ها مشبه و مشبه‌به پدید آید؟ در این مثال، چنان که آمده است: جزء دوم یعنی بر سر کارون رفتن یکی است و این با اصل تعریف تشبیه تناقض دارد؛ زیرا نمی‌توان یک چیز را به خودش مانند کرد. باید این تشبیه را یک تشبیه مفرد بدانیم که در آن بلم (مشبه)؛ قو (مشبه‌به) و به نرمی بر سر کارون رفتن (وجه شبه) است.

در همین صفحه، این بیت از گلستان (سعدی، ۱۳۶۸: ۵۲) آمده است: عمر برف است و آفتاب تموز / اندکی ماند و خواجه غره هنوز. با وجود توضیحی که در پایان صفحه ۱۳۵ درباره همین مثال آمده و تفسیر و تأویل بیت به اینکه عمر در برابر حوادث مثل برف در مقابل آفتاب است، باید افزود که این تشبیه مفرد به مرکب است و عمر در گذر خویش به حادثه‌ای نیاز ندارد.

● در صفحه ۱۳۶ بیت: بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین / کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس؛ تشبیه مرکب دانسته شده: «اگرچه بخشی از مشبه‌به در جمله نیامده، اما اصل تشبیه چنین است: گذر عمر در ظرف روزگار و زمان مانند گذر آب در جوی است». البته، نیازی به این همه تأویل نیست؛ زیرا عمر گذرنده است و آب هم، ذات این دو گذرایی و ناپایداری است. بهتر آن نیست که عمر را استعاره از آب بنگاریم همراه با نوع آوری حافظانه که خلاف انتظار همه آب را به عمر مانند کرده و بعد مشبه‌به را به جای مشبه نهاده است؟

● در صفحه ۱۵۴ تشبیه معکوس یا عکس و یا مقلوب یک نوع تلقی شده است و در حالی که تشبیه عکس می‌تواند بدون سابقه در زبان خلق شود؛ زیرا با جابه‌جا کردن طرفین یک تشبیه ساخته می‌شود و حاصل آن دو تشبیه است (رادویانی، ۱۳۸۰: ۱۵۶)؛ در حالی که در تشبیه قلب جای مشبه و مشبه‌به عوض می‌شود و به شکلی خلاف انتظار

اهل زبان به کار می‌رود.

● در صفحه ۱۷۳ دو بیت از مقدمه گلستان نقل شده است: امید هست که روی ملال در نکشد / ازین سخن که گلستان نه جای دلتنگی است؛ علی‌الخصوص که دیباچه همایونش / به نام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است. «در این بیت نیز گلستان در دو معنی به کار رفته و دارای اشتراک لفظی است؛ اما وجه شبه به شمار نمی‌رود». پرسش این است که آیا در این بیت تشبیهی وجود دارد؟ گمان کنم چنین نباشد.

● در صفحه ۱۷۶ در توضیح زاویه تشبیه این بیت نقل شده است: یا ز دیده ستاره می‌بارم / یا به دیده ستاره می‌شمرم. نگارندگان ستاره مصرع اول را توضیح می‌دهند و آن را قطره‌های اشک معرفی می‌کنند. این سخنان درست است، اما در این بیت اصلاً تشبیهی وجود ندارد. ستاره استعاره مصرحه است که در معنای حقیقی به کار نرفته است.

● در صفحه ۱۹۱ بیتی از وحشی بافقی برای مثال استعاره نقل شده است تا نشان داده شود که نبود قرینه شناخت استعاره را دشوار می‌سازد یا خواننده را به اشتباه می‌اندازد. انتخاب مثال، درست انجام نشده است؛ زیرا این بیت با بیت پیشین ارتباط معنایی دارد، به گونه‌ای که بدون توجه به بیت پیشین معنای بیت پسین نامعلوم خواهد بود.

دو بیت دیگر را با هم بخوانیم: زبان بسیار سر بر باد داده است / زبان سر را عدوی خانه‌زاد است؛ عدوی خانه خنجر تیز کرده / تن از خصم برون پرهیز کرده. اکنون با نگاهی اجمالی به دو بیت معلوم می‌شود که اصلاً استعاره‌ای در کار نیست. عدوی خانه مشبه‌بھی است که مشبه آن (زبان) در بیت قبل آمده است.

● در صفحه ۱۹۹ ذیل استعاره مصرحه آمده: «آوردن مشبه به بدون ذکر ملائمت مشبه و مشبه‌به است؛ یعنی مستعارمنه هیچ گونه ملائمتی همراه ندارد. این نوع استعاره کمیاب و حتی در کلام مکتوب نایاب است». برای روشن شدن موضوع به این مثال توجه کنید: به فتراک ار همی بندی خدا را زود صیدم کن / که آفت‌هاست در تأخیر و طالب را زیان دارد». آنچه اینجا آمده همان استعاره مطلقه است که نویسندگان در صفحه ۲۰۷ به طرح و نقد آن پرداخته‌اند؛ پس نباید بی‌هیچ مقدمه‌ای اینجا می‌آمد. نکته دوم اینکه بیتی که نقل شده است اصلاً استعاره‌ای ندارد. نگارندگان نوشته‌اند فتراک استعاره از زلف است (ص ۲۰۰). در هیچ شرحی از حافظ تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد کسی فتراک را استعاره از زلف ندانسته است (برای مثال، نک: حمیدیان، ۱۳۹۴: ۱۸۳۹/۳).

● در صفحه ۲۰۱ آمده است: «استعاره مکنیه را معمولاً به همین گونه یعنی با مضاف‌الیه مکنیه» می‌آورند. نگارنده معتقد است واژه مکنیه «صفت» است هم در

فارسی و هم در عربی.

● در صفحه ۲۱۴ در توضیح اضافه اقترانی بیتی از سعدی نقل شده است: بکن پنبه غفلت از گوش هوش ... «گوش را به چیزی تشبیه نکرده که مثلاً هوش داشته باشد؛ بلکه پنبه از گوش بیرون آوردن به صورت کنایی به کار رفته است و هوش صفتی برای گوش است یعنی گوش همراه هوش». باید پرسید هوش چگونه صفتی است؟ علاوه بر این، بی‌شک گوش هوش استعاره مکنیه است؛ زیرا بار معنی بر مضاف‌الیه است و بدون تشبیه، تصور معنی درست ممکن نمی‌نماید. هوش به انسانی مانند شده است که گوش دارد. آنگاه سعدی از خواننده می‌خواهد که غفلت را که چونان پنبه‌ای است از گوش جان خود بر کند و سخن او را به جان بشنود و گرنه با گوش سر بشنود که پیش از این هم شنیده است.

● در صفحه ۲۷۱ آمده: «اگر شاخصه اصلی کنایه را جواز اراده معنی حقیقی بدانیم و قرینه صارفه را شاخصه اصلی مجاز و استعاره، و با همین معیارها به سراغ کنایه و استعاره تمثیلیه یا استعاره مرکب برویم، درمی‌یابیم که برخی از آنچه را که در کتاب‌های بلاغی استعاره مرکب دانسته‌اند، درست به نظر نمی‌رسد: آب در هاون کوبیدن، آب در غربال کردن، تخم در شوره‌زار افکندن، خشت به دریا زدن و مثال‌هایی از این قبیل را باید کنایه نامید». نکته‌ای که باید در اصلاح این سخن افزود اینکه این گونه جملات زمانی که در زبان خلق می‌شوند، کنایه‌اند؛ اما زمانی که گوینده‌ای آن‌ها را به کار می‌برد، استعاره تمثیلیه می‌سازد. برای مثال، وقتی کسی خطاب به دوستی می‌گوید: تو آب در هاون می‌کوبی، بی‌شک کار بیهوده‌ای او را «به آب در هاون کوبیدن» مانند می‌کند. کاربرد تنهای مشبّه به یک استعاره است که در قالب جمله بیان می‌شود؛ همان که استعاره مرکب یا تمثیلیه خواننده می‌شود.

● در صفحه ۲۷۳ در توضیح کنایه از موصوف (ذات یا اسم) آمده است: «گاهی در متون ادبی و حتی زبان مخاطب، به جای اینکه موصوف را ذکر کنند، صفتی از صفات او را که خاص اوست، به کار می‌برند. شنونده نیز از طریق این صفت پی به موصوف خواهد برد: سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل / شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی». دقت در این مثال نشان می‌دهد که این عبارت ترکیبی اضافی است و اصلاً صفتی در میان نیست. بیشتر نمونه‌های این کنایه اسم‌اند نه صفت و قطعاً باید تعریف را به این طریق اصلاح کرد: کنایه موصوف اسمی است به جای بدل آن یا صفتی است به جای اسم که در معنای حقیقی هم درست است.

شاعرانه‌نویسی و تداعی معانی

کتاب آموزشی و درسی باید هدف آموزش موضوعی باشد که پذیرفته است و نویسنده باید از افتادن در ورطه شاعرانگی یا تداعی معانی بپرهیزد. نویسندگان گاه بدین نکته توجه نکرده و مطالبی را طرح کرده‌اند که جایشان اینجا نیست. به نمونه‌هایی زیر توجه کنید:

● ذیل بیت «به لا قامت لات بشکست خورد/ به اعزاز دین آب عزى ببرد» آمده: اما نکته مهم این است که وقتی لفظ «لا» در کنار لات قرار می‌گیرد در صورت حذف حرف «ت» هر دو شبیه هم می‌شود؛ یعنی اضافه آن‌ها حذف می‌شود و این خود یادآور «التوحید اسقاط الاضافات» است. با فرض اینکه این نکته‌سنجی‌ها، شیرین و شاعرانه هم باشد و محلی از اعراب هم داشته باشد، جایش در کتاب بلاغت نیست.

● در صفحه ۷۵ با بیان بیتی از رابعه بنت کعب که در آن عشق به دریایی کرانه ناپدید تشبیه شده است، باب تداعی معانی گشوده می‌شود و نویسندگان به نقل پنج بیت از سعدی و حافظ و مولوی درباره عشق می‌پردازند. بیت‌هایی که در سه تای آن‌ها نشانی از تشبیه نیست.

● در صفحه ۸۶ هنگام سخن از تشبیه بلیغ آمده است: «البته قدما گاهی به تشبیه بلیغ استعاره گفته‌اند». سپس نگارندگان به نقد این گفته می‌پردازند. جالب آنکه در ادامه و در آغاز صفحه ۸۷ به ادبیات انگلیسی روی می‌آورند و با حدود نقل نیم صفحه از فرهنگ اصطلاحات ادبی ابرامز (Abrams, 2012) به توضیحاتی می‌پردازند که برای خواننده فارسی‌زبان اندک فایده‌ای هم ندارد.

● در صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷ هنگام سخن از تشبیه وهمی چنین آمده است: «چنان‌که گفته شد چه تشبیهات خیالی و چه تشبیهات وهمی، همه اموری است که اگرچه در عالم خارج وجود ندارد؛ اما همیشه از این‌ها یک تصویر در ذهن انسان شکل می‌گیرد و هرچه بتوان در ذهن تصور کرد به قول قشیری «صورت را بدو راه بود». استناد به قول قشیری در کتابی بلاغی چه ضرورتی دارد؟ در پایان همین صفحه نیز ۷ بیت درباره عنقا نقل می‌شود که ربطی به تشبیه ندارد.

● در صفحه ۱۲۹ برای توضیح تشبیه مقید آمده است: «نسبت مفرد مقید به مفرد از نسب اربع عموم و خصوص مطلق است». پرسش ساده‌ای که به نظر می‌رسد اینکه اگر کسی منطق و نسبت‌های چهارگانه را نداند با دیدن این جمله چه باید بکند؟ درست است که تفتازانی، شارح بزرگ، کلام و منطق و بلاغت می‌داند؛ اما انسان امروزی یکی از این‌ها را هم خوب بداند شاهکار کرده است. استفاده از تعبیرات منطقی در ادامه بحث نیز ادامه

می‌یابد و این بی‌شک کمکی به آموزش بهتر نخواهد کرد.

● در صفحه ۱۴۵ پس از نقل بیت سعدی: تونه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد ... آورده است: «این بیت یادآور آیات ۷۵ تا ۷۹ سوره انعام است و ...». خواننده حق دارد که پرسد این نکته چه ربطی به آموزش تشبیه تفضیل دارد؟ نگارندگان در صفحه ۱۷۵ بار دیگر با تکرار همین بیت به نقل آیه «و یقی وجه ربك ذوالجلال و الاكرام» (الرحمن / ۲۷/۵۵) پرداخته‌اند که باز هم به موضوع ربطی ندارد.

● در صفحه ۱۵۰ آمده است: «گاهی ممکن است تشبیه مضمیر خود نوعی ایهام داشته باشد؛ یعنی چند مشبه برای یک مشبه به ذکر شود و خواننده نداند منظور شاعر کدام است و همه موارد هم به نوعی درست باشد: در گلستان ارم دوش که از لطف هوا / زلف سنبل به نسیم سحری می‌آشفت؛ گفتم ای مسند جم جام جهان‌بینت کو / گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت». نگارندگان در توضیح این بیت نزدیک به یک صفحه می‌نگارند که جدای از درستی و نادرستی آن سودی برای خواننده ندارد و کتاب بلاغی جای شرح شعر حافظ و حتی توضیح ایهام نیست.

● در صفحه ۱۵۱ از تشبیهی سخن می‌رود با نام تشبیه طنز: «تشبیه طنز بر سه نوع است: تشبیه تذلیل / تشبیهاتی که اساس آن‌ها بر طنز است مثل داستان موش و گربه / تشبیهاتی که به قول سکاکی عکس وجه شبه در آن مد نظر است». در این جا مقصود از طنز چیست؟ تا تشبیه آن معلوم شود. چنان که نگارندگان نیز اشاره کرده‌اند برای این نوع، مثال چندانی یافت نمی‌شود، جز دو مثال از شاعرانی بی‌نام و نشان که در کتاب‌های بلاغی پیشین آمده است. نمونه‌هایی هم که نگارندگان از شعر عیید، فردوسی و سعدی نقل کرده‌اند - حتی اگر به قصد طنز ساخته شده باشند - تشبیه طنز نیستند؛ غرضشان از تشبیه، طنز است و می‌توان آن را ذیل همان انواع پیشین طبقه‌بندی کرد؛ به خصوص که در بعضی از این بیت‌ها اصلاً طنزی در کار نیست. وقتی سعدی می‌گوید: گربه شیر است در گرفتن موش / لیک موش است در مصاف پلنگ؛ کجا سخنی جدی‌تر از این می‌توان گفت؟ نقل این موارد تنها بر حجم کتاب می‌افزاید و خواننده را سردرگم می‌کند. این نوع تشبیه و انواع سه‌گانه آن بار دیگر در فصل استعاره صفحه ۲۲۹ عیناً تکرار می‌شود.

نابسامانی در ارجاع

ارجاع نشانه کوشش و دقت و انصاف هر مؤلفی است تا خواننده را به سرچشمه آنچه خود خوانده است، رهنمون سازد. اتخاذ روشی همسان در ارجاع این دستیابی را آسان و شیرین

می‌سازد. در کتاب *نگاهی تحلیلی به علم بیان* در عین تلاش برای ارجاع، گاه لغزش‌هایی کوچکی دیده می‌شود:

- در صفحه ۵۴ حدیث «أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» را نقل کرده‌اند، بی‌آنکه به منبعی اشاره شود.
- در صفحه ۱۸۱ بیت حافظ نقل شده است: شیدا از آن شدم که نگارم ... اما شاعر آن از قلم افتاده است.

کم‌توجهی یا بی‌توجهی

- در صفحه ۱۰۰ برای توضیح حذف وجه شبه این بیت نقل شده است: ای چشم‌های تو توحید ... که شاعر آن نامعلوم است و این برای کتابی در این سطح چندان پسندیده نیست.
- نگارندگان در صفحه ۱۲۷ در بحث از عنقا به شعری از قادری یزدی و در صفحه ۱۳۴ در توضیح تشبیه مرکب به بیتی از شاعری به نام «شانی تکو» استناد کرده‌اند. همچنین در صفحه ۱۷۶ برای توضیح تشبیه بعید به بیتی از نصرالله مردانی استناد جسته‌اند: بگو به یوسف اندیشه ای پیمبر دل ... در صفحه ۲۰۶ نیز برای بیان استعاره مرشحه بیتی دیگر از مرحوم مردانی شاهد مدعاست: سمند صاعقه زین کن ... و عجیب‌تر اینکه این بیت در صفحه ۲۳۲ بار دیگر تکرار شده است. نگارندگان در صفحه ۲۶۸ نیز بیتی از شاعری به نام مهجور نقل کرده‌اند. به گمان نگارنده این شاعران جایگاه و منزلت چندان در شعر فارسی ندارند که سروده آن‌ها شواهدی مناسب برای کتابی بلاغی در چنین سطحی باشد و شایسته آن است که در چاپ‌های بعد اصلاح شود.
- نگارندگان اثر در صفحه ۲۵۹ آورده‌اند که در یکی از شروح مطول آمده است:

«بدان که در کنایه چهار مذهب است:

۱. ذکر ملزوم و انتقال به لازم،
۲. ذکر لازم و انتقال به ملزوم،
۳. ذکر ملزوم و اراده لازم،
۴. ذکر لازم و اراده ملزوم.

... فرق بین دو قسم اول (۱ و ۲) و دو قسم دیگر (۳ و ۴) این است که در دو قسم اول ذکر مربوط به متکلم است و انتقال مربوط به سامع و در دو قسم دیگر ذکر و اراده هر دو راجع به متکلم است». پرسش این است که این نقل دشوار که از کتاب *مفصل* (هاشمی

خراسانی، ۱۳۷۲: ۲۲۸) برگزیده شده است، چه کمکی به آموزش کنایه می‌کند؟ نقلی که هیچ توضیحی در پی ندارد.

بحث و نتیجه‌گیری

کتاب نگاهی تحلیلی به علم بیان که به قلم آقاحسینی و همتیان نگاشته و از سوی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) منتشر شده است، کتابی سودمند برای آموزش‌های بلاغت در رشته زبان و ادبیات فارسی و تمام علاقه‌مندان این حوزه است. کتاب نشان‌دهنده دانش، تجربه، پژوهش و سخت‌کوشی مؤلفان است که حاصل سال‌ها تلاش خویش را به پیشگاه اهل فرهنگ و ادب تقدیم کرده‌اند. کتاب با همه ارزش‌هایی که در مقایسه با دیگر آثار دارد، نیازمند بازنگری دوباره است؛ در این کتاب گاه با تکرار، زیاده‌نویسی، استنباط‌های عجیب و بی‌توجهی مواجه می‌شویم. در توضیح مباحث، انتخاب مثال‌ها و توضیحات آن‌ها نیز لغزش‌هایی وجود دارد. علاوه بر این‌ها نگارش، ویرایش و ارجاع مطالب نیز در مواردی اندک نیازمند بازبینی است.

نکته‌هایی که به تفصیل در این مقاله بررسی شده‌اند؛ امیدواریم خدمتی اندک به ساحت دانش و عرض ارادتی به پیشگاه مؤلفان و ناشر و تمام کسانی باشد که این کتاب را خوانده‌اند یا می‌خوانند.

منابع

- آقاحسینی، حسین و محبوبه همتیان (۱۳۹۴)، نگاهی تحلیلی به علم بیان، تهران: سمت.
تفتازانی، سعدالدین (۱۳۶۹)، شرح المختصر، چاپ ۳، قم: دارالحکمه.
حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۹)، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه، مقابله و کشف‌الایات از رحیم ذوالنور، تهران: زوار.
حمیدیان، سعید (۱۳۹۴)، شرح شوق، ۵ جلد، تهران: قطره.
رادویانی، محمدبن‌عمر (۱۳۸۰)، ترجمان‌البلاغه، به اهتمام و تصحیح و حواشی و توضیحات احمد آتش، ترجمه مقدمه و توضیحات به کوشش توفیق ه. سبحانی و اسماعیل حاکمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی.
رجایی، محمد خلیل (۱۳۹۲)، معالم‌البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع، چاپ ۴، شیراز: دانشگاه شیراز.
سعدی شیرازی (۱۳۶۹)، بوستان (سعدی‌نامه)، چاپ ۴، تهران: خوارزمی.

- سعدی شیرازی (۱۳۶۸)، گلستان، تهران: خوارزمی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۰)، صور خیال در شعر فارسی، تهران: آگاه.
- علوی مقدم، محمد و رضا اشرفزاده (۱۳۷۶)، معانی و بیان، تهران: سمت.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸)، زیباشناسی سخن پارسی (۱): بیان، تهران: مرکز نشر.
- منوچهری دامغانی (۱۳۵۶)، دیوان اشعار، به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ ۴، تهران: زوار.
- ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۵۷)، دیوان اشعار، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران.
- هاشمی خراسانی، ابومعین حمیدالدین حجت (۱۳۷۲)، مفصل، شرح مطول، قم: حاذق.
- هادی، روح‌الله (۱۳۹۲)، آموزش عروض و قافیه از دریچه پرسش، تهران: سمت.
- هادی، روح‌الله (۱۳۸۳)، آرایه‌های ادبی، تهران: وزارت آموزش و پرورش.
- همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۰)، معانی و بیان، به کوشش ماهدخت همایی، تهران: هما.
- جاحظ بصری، عمر بن بحر (۱۳۱۱)، البیان والتبیین، قاهره، حسن افندی فاکهانی.
- Abrams, M. H. and Geoffrey Galt Harpham (2012), A Glossary of Literary Terms, United States of America: Wadsworth.